خون شد ز فرقت تو دل مهربان من

بربست رخت از غم هجر تو جان من

جمال الدین اصفهانی معاصر نظامی بسطامی

عبدالرحمن پژواک

**راز زمانه**

تا رفته ای تو از برم ای یار مهربان من

شبها تهیست از مه و اختر جهان من

بر آسمان آبی و خورشید بامگاه

بی آب دیده وا نشود دیدگان من

چون شبنمی که از بر نرگس فرو چکد

بر خاک، اشک می چکد از مُژه گان من

بر هر درخت باغ که دیدم، بُریده اند

شاخی که بود بر سر آن آشیان من

دور کهن چو غنچه لبم سوخت در شباب

دوران نو بُرید به پیری زبان من

هر در که می زنم برُخم وا نمی کنند

در خانه نیست هیچکس از دوستان من

با شمع کُشته گُنگ بخلوت نشسته ام

در انجمن نماند کسی همزبان من

ساغر بدست ساقی بیگانه داده اند

تا تر نگردد از می نوشین لبان من

مرگیست زندگانی پیر و جوان همه

یارب مباد زنده کسی در زمان من

یکبار هم نشد که بدستان سخن کنم

راز زمانه بود مگر داستان من

چندان که داد مژدۀ وصلم فریب خورد

پژواک از اُمید، دل خُوش گُمان من

مَه: مخفف ماه، مهتاب

اَختَر: ستاره، کوکب، هریک از آسمانی. و به معنی بخت و طالع، ستاره بخت و اقبال. و به معنی علم، درفش، رایت.

بامگاه: سپیده دم، بامداد، صبح وقت

شَباب: جوانان، جمع شاب. اول هر چیز، جوانی، جوان شدن، از سن بلوغ تا سی سالگی

رُخ: گونه، کومه، روی، چهره، یک طرف صورت از زیر چشم تا زنخ. همچنان رُخ یکی از دانه های شطرنج به شکل برج. رُخ مرغ افسانوی و موهوم و بسیار بزرگ شبیه سیمرغ را هم گویند.

گُنگ: گنگه، کسی که گپ زده نتواند.

نوشین: نوشینه، منسوب به نوش، گوارا، شیرین

دَستان: مکر، حیله، تذویر. و به معنی سرود، نغمه، حکایت، افسانه. و نیز دستان در داستان های شهنامه لقبی است که سیمرغ به زال پدر رستم داده است.

خوش گمان: خوش باور